بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 3 اسفند 1390.

بحث این بود که از روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله استفاده می شود که موافقت کتاب مرجّح حدیث هست و مخالفت عامه. شهید صدر این بحث را مطرح کردند که آیا می توانیم بدون در نظر گرفتن اخبار ترجیح هم همین مطلب را از سایر اخبار استفاده کنیم. ایشان تقریبی داشتند برای استفاده مرجح بودن موافقت کتاب به این بیان که روایاتی داریم که شرط حجیت خبر را عدم مخالفت با کتاب قرار داده است. عدم مخالفت کتاب، مخالفت به نحو تخصیص و تقیید را هم شامل می شود. ولی ما از خارج می دانیم مخالفت به نحو عموم و خصوص مطلق به نحو تخصیص و تقیید داخل در این اخبار نیست. در واقع تخصیص خورده است اخبار مخالفت کتاب نسبت به مخالفت های به نحو تخصیصی و تقییدی. ولی این مخصص یک قدر متیقن دارد. قدر متیقن آ« جایی است که خاص و مقید ما معارض نداشته باشد. اما اگر خاص و مقیّد ما معارض داشته باشد، عدم شمول اخبار ما خالف الکتاب فذروه، معلوم نیست باید به اطلاق آن تمسک کنیم این جور موارد داخل در اخبار عرضه بدوی می شود. این محصل فرمایش آقای صدر. البته دو توضیحی در مورد فرمایش آقای صدر عرض کنم که یکی اینکه ایشان این مطلب را می فرماید هر دو مرجح را می شود از کتاب استفاده کرد اصل مرجح است نه ترتیب بین مرجحات. صحیحه عبد الرحمن بن ابی عبد الله اصل مرجح را ذکر می کند بنابراین نکته جدیدی در این مرجح است.

سؤال:

پاسخ: از سایر اخبار می شود استفاده کرد. اگر روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله را هم کنار بگذاریم از جهت سندی مثلا معتبر ندانیم، روایت عمر بن حنظله را هم از جهت سندی معتبر ندانیم و کنار بگذاریم ما می توانیم طبق قواعد اولیه و با توجه به سایر ادله همین نتیجه را گرفت اصل مرجح بودن موافقت کتاب و مخالفت عامه را ایشان تقریب کرده اند نه ترتیب بین این دو مرجح را. اشکالی نیست این توجیه فرمایش ایشان است.

سؤال:

پاسخ: آنها یک بحث های دیگر است. جزئیات آن مرجحات هم از این آن ریزه کاری ها و جزئیاتش را هم روایت عمر بن حنظله در واقع جزئیاتی در مورد مخالفت عامه دارد که در مرحله اول مخالفت با فتواهای آنها و در مرحله دوم مخالفت با ما علیه حکامهم و قضاتهم آن هم جزئیات بحث است اینها را هم ایشان نمی خواهد بگوید که استفاده می شود.

سؤآل:

پاسخ: اصلا ایشان من وجه را ممکن است بگوید که داخل در آن اخبار عرضه بدوی مستقیما است. اصلا دلیل بر خروجش هم بالکل نداریم. طبق این بیان نیازی به این بحث ها در مورد آن نیست. این یک نکته. نکته دوم این است که شهید صدر اخبار عرضه بدوی را چند دسته کرده بودند. یک دسته اخباری که به لسان استنکار بود و یک دسته اخباری که به لسان نفی حجیت بود. اخباری که به لسان استنکار بود را ایشان مفادش را فقط مخالفت تباینی می دانست. و استدلالی که اینجا مطرح می کنند نسبت به اخباری هست که به نحو عدم حجیت مطرح شده است. ما خالف الکتاب فذروه نه ما خالف الکتاب فهو زخرفٌ فهو باطلٌ. آنها را در این استدلالشان نیست. این توضیحی در مورد فرمایش آقای صدر. حالا آیا واقعا آن دو دسته مفادشان مختلف هست یا نیست نمی خواهم خیلی الآن وارد این بحث ها بشوم که آیا واقعا دو گونه استفاده از این اخبار می شود کرد.

سؤال:

پاسخ: ایشان می گوید آنکه به لسان استنکار است یعنی آن چیزی که اصلا از امام شایسته نیست صادر نیست. صدور این خبر تکذیب کتاب الله باشد. بنابراین نه عموم و خصوص مطلق را شامل می شود و نه عموم و خصوص من وجه را. اختصاص به تباین پیدا می کند. ولی آن که می گوید حجت نیست نه، انواع مخالفت ها را شامل می شود فقط مخالفت به نحو عموم و خصوص مطلق، تخصیصا از تحت آن خارج است. آن اصلا داخلش آن دسته اخبار نیست. خب این یک مرحله که حالا الآن خیلی در مقام بیان این جهت نیستم که آیا مفاد این دو دسته اخبار متفاوت فهمیده می شود یا مفاد اینها یکی است حالا در همین فضای حاکم بر فرمایشات آقای صدر بحث را دنبال می کنم. ما سابق یک بیانی از مرحوم آقا ضیاء نقل کردیم و پذیرفتیم. چون اشکالی مطرح شده بود که اگر ما خالف الکتاب، موارد عموم و خصوص مطلق را شامل می شود در اخبار عرضه بدوی هم ما خالف التکاب این موارد را باید شامل شود. اگر شامل نمی شود ما خالف الکتاب، اخبار علاجیه ای که مخالفت در کتاب در آن سبب طرح روایت در فرض تعارض می شود آن هم نباید مخالفت به نحو عموم و خصوص مطلق را شامل شود. چه وجهی دارد که شما مخالفت را در عرضه بدوی به معنای مخالفت تباینی می گیرید و در اخبار علاجیه به معنای مخالفت به نحو عام و خاص مطلق. این اشکالی بود که مطرح بود. حالا من وجه را خیلی الان کار ندارم در این بحث. نیازی نیست در این اشکال به آن بپردازیم.

سؤال:

پاسخ: حالا به تباینی برگردانیم یا به هر کدام از اینها برگردانیم، اشکال را می شود تقریب کرد. یعنی اشکال خیلی وابسته به این نیست که من وجه را ملحق به تباینی کنیم یا ملحق به عام و خاص مطلق کنیم. مرحوم آقا ضیاء اینگونه جواب داده بودند که اگر خواست ما معارض نداشته باشد، قرینیت دارد نسبت به عام. و قرینه عرفا مخالف تلقی نمی شود. ولی در جایی که معارض داشته باشد مخالف حساب می شود. اگر معارض داشته باشد دیگر جنبه قرینیت ندارد و مخالف حساب می شود. پس تفاوت دو مقام به جهت این است که صدق قرینیت و عدم صدق قرینیت با معارض داشتن و نداشتن تفاوت می کند. این فرمایش مرحوم آقا ضیاء بود که ما این را پذیرفتیم. این مطلب با مطلب شهید صدر فرق دارد. شهید صدر مخالفت را ابتدائا همه اقسام مخالفت را شامل می داند و مخالفت عموم و خصوص مطلق را تخصیصا خارج می کند بعد می گوید که این مخصص قدر متیقنش شاید معارض نداشته باشد که ممکن است شخصی قبول نکند و بگوید که چرا قدر متیقنش این است و یک ان قلت و قلت هایی در موردش مطرح کند.

سؤال:

پاسخ: بگوییم مثلا سیره متشرعه که کتاب را با سنت تخصیص می زدند. این سیره متشرعه کافی است برای تخصیسص زدن ولی این سیره متشرعه در جایی که کتاب معارض داشته باشد شامل نمی شود. قدر متیقنش جایی است که، معذرت می خواهم حدیث معارض داشته باشد شامل نمی شود. حالا اینها ممکن است ان قلت و قلت شود که واقعا آن دلیل مخصص اطلاق دارد یا ندارد این حرفها.

سؤال:

پاسخ: ایشان می گوید یخرج عنه. می گوید شامل لجمیع اقسام المخالفه خرج عنه. ظاهر خرج عنه خروج تخصیصی است. ولی طبق بیان مرحوم آقا ضیاء اصلا جنبه ورودی دارد. چون اصلا مخالفت یعنی مخالفتی که دلیل دوم قرینیت نسبت به دلیل اول نداشته باشد. و وقتی خاص وارد می شود و قرینیت دارد، اصلا مخالفت صدق نمی کند. نه تخصیصا خارج می شود. این تفاوت استدلالی هست ولی به نظر می رسید که از جهت نتیجه خیلی این من فرق عمده ای احساس نکردم. حالا نمی دانم نحوه تعبیرات و نحوه اینکه اگر بیان مرحوم آقا ضیاء باشد خیلی نیاز به استدلال ندارد خب راحت است استدلالش این یکی باید معونه زائد، اینها شاید باشد ولی من خیلی احساس نکردم فرقی بین این دو بیان وجود داشته باشد. بعد به ذهنم رسید که خیلی روشن نیست این بیان. توضیح و ذلک اینکه آیا آن چیزی که باعث می شود در موارد خاص مخالفت صدق نکند، قرینیت بالفعل آن است یا قرینیت شدنی و صلاحیت قرینیت است؟ به تعبیر دیگر یک موقعی ما می گوییم که این خبر چون الآن حجت است و بالفعل قرینه است، دیگر مخالفت صدق نمی کند. یک موقع ممکن است بگوییم که اگر حجت باشد یا اگر مطابق واقع باشد، قرینیت داشته باشد این قضیه شرطیه اگر صدق کند که لو کان مطابقا للواقع لکان قرینه، یا لو کان حجه لکان قرینه، همین مقدار که این قضیه صدق کند، کافی است برای اینکه مخالفت صدق نکند یعنی در واقع ما یک قضیه را یک جمله را با جمله دیگر وقتی می خواهیم بسنجیم می گوییم اگر این جمله راست باشد آیا مخالف آن تلقی می شود یا خیر؟ در فرض راست بودن فقط ما آن را مخالف نمی دانیم. به نحو قضیه شرطیه می گوییم اگر راست بوده است اگر مطابق واقع باشد اگر حجت باشد ببین قرینیت دارد یا خیر. من فکر می کنم شاید روشن تر همین مطلب دومی باشد که آن چیزی که باعث می شود که خبر خاص عنوان مخالف برایش نگیرد، قرینیت بالفعل نیست. قرینیت شأنی کافی است. یک سری مثال هایی عرض کنم تا مطلب روشن تر شود. ببینید اگر یک آیه ای داریم که می گوید الرّبا حرامٌ. مفاد آیه این است که ربا حرام است. روایتی مفادش این است که یجوز الربا بین الوالد و ولده. دو نفر این خبر را نقل می کنند یک نفر ثقه است که خبرش حجت است و یک نفر غیر ثقه است که خبرش حجت نیست. آیا آن که خبرش حجت است را می گویند مخالف نیست و آن که خبرش حجت نیست را می گویند مخالف است؟ فرق دارد یعنی یا باید هردو را بگوید مخالف است یا هر دو را نگویند که مخالف است

سؤآل:

پاسخ: هر دو عین هم است. یجوز الربا بین الوالد و ولده. یکی را آدم ثقه نقل می کند و یکی را آدم غیر ثقه. یکی خبری که واجد شرایط حجیت سندی است و یکی نیست. به نظر می رسد که اینها فرق نکند. یعنی مقوّم صدق عدم المخالفه با کتاب این نیست که چون حجت است عدم المخالفه است. نه چون این اگر صادر شده باشد با کتاب قابل جمع است. قرینه بر ... او در کتاب می شود اگر صادر شده باشد. نه اینکه بالفعل صادر شده است. بر فرض اینکه حتما هم صادر شده است را جزو موضوع نیست. جزء العله برای صدق عدم المخالفه به نظر می رسد که نباشد. به خصوص روشنترش جایی که مثلا یک روایت جنبه مفسریت داشته باشد حالا به لسان حکومت یا غیر حکومت. مثلا لا ربا بین الوالد و ولده. آیا اینجا حتما باید حجت باشد تا بگویند این خبر مخالف آن نیست یا حجت هم نباشد می گوییم این مخالف کتاب نیست هر چند چون حجت نیست ما آن را قبول نمی کنیم ولی نه به جهت اینکه مخالف کتاب است. به دلیل اینکه شرایط حجیت را ندارد. به نظرم مشکل است آن بیان اقا ضیاء را که آنجا فرمودند بگوییم و ما که پذیرفته بودیم باید از آن یک مقداری برگشتیم در واقع از آن مطلب قبلی. ولی ما دو بیان داشتیم در حل آن مشکل. یک بیان همین بیان اقا ضیاء بود که ما می گفتیم که به این بیان که مخالفت به بیان اگر درست باشد بیان پوست کنده تر و راحت تری است. این بود که ما چون قبول داشتیم به این بیان تکیه می کردیم. ولی یک بیان دیگری بود آن این بود که نه اینکه مخالفت لغتا مخالفت عموم و خصوص مطلق را شامل نمی شود. عموم و خصوص مطلق هم مخالفت است ولی اطلاق مخالفت انصراف دارد به مخالفت مستقر. مخالفت بدوی را مخالفت نمی گویند. اگر قرینه ای نباشد برای اینکه مراد از مخالفت مخالفت بدوی است، ما مخالفت را باید حمل کنیم به مخالفت مستقر للانصراف. در مخالفت هایی که در اخبار عرضه بدوی ذکر شده است، قرینه نداریم که این معنای انصرافی مراد نیست. آن را حمل می کنیم بر همان معنای انصرافی ولی در اخبار علاجیه به قرینه اینکه فرض این است که دو تا حدیث مختلف شرایط حجیت ذاتی را دارند یعنی هیچ کدامشان مخالف تباینی نیستند و شرط حجیت ذاتی عدم مخالفت تباینی هست. پس در جایی که مخالفت تباینی ندارند یعنی مخالفت مستقر ندارند، امام علیه السلام در اینجا گفته است که اگر مخالف بودند آن را رد کنید. این مخالفت باید مخالفت بدوی باشد دیگر. در جایی که مفروض این است که مخالفت مستقر ندارند. اگر کلمه مخالفت را بگویند، خود این قرینه است برای اینکه مخالفت به معنای مخالفت مستقر و آن معنای انصرافی نیست. این در واقع وجه را که ما عرض می کردیم این را حاج آقا اشاره می کردند. یک موقعی با حاج آقا صحبت می کردم از فرمایش ایشان اینجوری استفاده کردم که مخالفت را ایشان فرموده اند مخالفت به معنای مخالفت تباینی مقتضای انصراف دلیل هست نه مقتضای اصل ردع لغت و الا موجبه جزئیه مخالف سالبه کلیه است. یا سالبه جزئیه مخالف موجبه کلیه است. اینها با هم دیگر قابل جمع نیستند ولی ظاهر مخالفت بالانصراف مخالفت مستقر هست که نحوه تباینی داشته باشد و قابل جمع نباشد و عرف در بین این دو دلیل متعین شود حالا متعین شود هم تعبیر نکنیم بگوییم که عرف این دو را در نهایت با هم دیگر سازگاری ندارد.

سؤال:

پاسخ: گفتم دیگر مرجّحات شرط مرجّح بودن شرط اینکه خبران متعارضان باشد این است که حجّیّت ذاتی داشته باشد. موضوع یأتی عنکم الخبران متعارضان، دو خبری هستند که اگر معارضش نبود حجت باید باشد. خبری که اگر معارضش نبود حجت باشد یعنی مخالفت تباینی با کتاب ندارد. پس یأتی عنکم الخبران متعارضان یعنی دو خبری که هیچ کدامشان مخالفت تباینی با کتاب ندارند. خب در این صورتی که مخالفت تباینی ندارند، اگر گفتند اگر یکی از آنها مخالف بود یعنی چه؟ می شود مخالفت بدوی. با این پیش فرض که در روایت فرض شده است که هر دو حجیت ذاتی دارند مخالفت به معنای مخالفت بدوی می شود.

سؤال

پاسخ: نه خبران مختلفان بحث توهم نیست. وجهی ندارد که ما این را به توهم حمل کنیم و بگوییم که امام علیه السلام می خواهد رفع توهم کند. اگر گیر کرده بودیم و ناچار بودیم این

سؤال:

پاسخ: خب به هر حال موضوعی که اینها ذکر کرده اند الخبران مختلفان است. ما شما می خواهید بگویید مراد از خبران مختلفان افرادی هست که واقعا خبران مختلفان نیست و اینها توهم می کردند که خبران مختلفان هست وجه خاصی ندارد این.

سؤال:

پاسخ: نه معنای تمییز حجت عن لا حجت یعنی اینکه شما می گویید که خبران مختلفان که می گوید یعنی خبرانی که توهم حجیت ذاتی آنها کرده است.

سؤال:

پاسخ: یعنی می خواهید بفرمایید مواردی که دو تا خبر، بله ایشان می خواهد بگوید مواردی که مخالفت تباینی هم ندارد را هم شامل می شود چون آن موارد را شامل می شود بنابر این مخالفتی که به عنوان مرجح ذکر شده است باید این را به معنای مخالفت عموم و خصوص مطلق به هر حال چیز بگیریم خب این هم

سؤال: نتیجه چه شد؟

پاسخ: نتیجه بحث این است که در واقع ببینید عرض من این است که ظاهر یأتی عنکما الخبران مختلفان این است که دو خبری که دارای شرایط حجیت ذاتی هستند و یکی از شرایط حجیت ذاتی این است که مخالف تباینی کتاب نباشد.

یعنی در واقع اولا مجرد اینکه طرف نداند باعث نمی شود این سؤال یعنی سؤال به یک معنا قضیه خارجیه نیست که. اولا به نحو قضیه خارجیه آن چیزی که من آنها را مخالف می دانم. آن چیزی که واقعا

سؤال:

پاسخ: نه بحث سر این است که ما می خواهیم این را حمل کنیم مخالفت را بگوییم این آقا حتما نمی دانسته است پس این مخالفت

آن کافی نیست احتمال هم اگر بدهیم که این می دانسته است کافی نیست نمی توانیم مخالفت را به مخالفت تباینی حمل کنیم.

سؤال:

پاسخ: نه فرض این است که شما می گویید اگر یقین داشتیم که طرف نمی دانسته است و مختلفان را هم که به کار می برده است به نحو قضیه خارجیه است نه به نحو قضیه حقیقیه بله با این قید و قیودات ممکن است.

سؤآل:

پاسخ: نه این هم یک قرینه دیگر برای اینکه این ناظر به تمییز حجت از لا حجت نیست چون اگر دو تا چیز باشد باید جزء اولین مرجح باشد عیب ندارد. مقبوله عمر بن حنظله هم می شود. حالا آن با تکلف پاسخ هایی دارد ولی خالی از تکلف نیست و وارد پاسخ هایش نمی شوم. خب این هم نکته ای دیگر.

پس بنابر این به نظر می رسد که این وجه اولی که شهید صدر بیان کره اند برای اینکه یعنی اینکه موافقت و مخالفت کتاب را خواسته اند طبق قاعده به دست بیاورند این ناتمام است. اما قسمت دوم که بحث مخالفت عامه را، محصّل فرمایش شهید صدر یک فرمایش مفصلی دارند من حالا با تمام ریزه کاری هایش نقل نمی کند آن لبّ بحث را عرض کنم ایشان می خواهند بگویند که دو خبر در صورتی تعارض به سندشان سرایت می کند که جمع عرفی نداشته باشند. و جمع عرفی اعم از جمع عرفی در مرحله دلالت است و در مرحله جهت صدور است. چون در واقع هر دو اینها جمع عرفی در مقام ظهور است. یکی در مقام ظهور روایت در مراد استعمالی است که جمع دلالی های متعارف هست و یکی تصرف در مقام جمع عرفی در مقام ظهور در دلالت جدی است. در واقع این یک مقدمه و مقدمه دوم اینکه و بین اینها البته بین خود اینها تقدیم و تأخیر است یعنی ابتدائا عرف جمع دلالی را در مرحله مراد استعمالی انجام می دهد. اگر نشد به جمع در مرحله ظهور دلیل در مراد جدی می پردازد اگر در این مرحله نتوانست بین دو تا دلیل سازگاری ایجاد کند تعارض به سند سرایت می کند. این یک پیش مقدمه. مقدمه دوم اینکه اگر دو دلیل داشته باشیم یک دلیلشان موافق عامه باشد و یک دلیل مخالف عامه باشد. ورود دلیل مخالف عامه، قرینه می شود بر اینکه آن دلیل موافق عامه تقیه ای باشد. اگر فقط خبر های ما موافق عامه باشد آن نه خب ممکن است روایات ما خب بعضی از روایات ما مطابق عامه است این جور نیست که هر چه حکم از شریعت صادر شده باشد از ائمه ما صادر شده باشد بر خلاف احکام عامه باشد ولی نه در جایی که علاوه بر این روایتی که موافق عامه است یک روایت دیگر مخالف عامه هم هست. آن روایت مخالف عامه معنایش این است که چون امام علیه السلام در آن تقیه نکرده است این کشف می کند که در آن ر وایت موافق عامه تقیه کرده است امام علیه السلام. پس بنابر این بین این دو روایت یک همچین جمع عرفی عرف برقرار می کند. بنابر این اینجا نیازی به روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله نداریم. طبق قاعده حکم چنین است. بعد یک ان قلت و قلت ها و توضیحاتی دارند که من آنها را حذف کرده ام. به نظر می رسد که این وجه هم ناتمام است. اولا حالا یک وجه وجدانی عرض کنم اگر این وجه درست باشد این در وجه قبلی هم می آمد ولی خب حالا نخواستم آنجا عرض کنم. در بحث قبلی هم می آمد. اگر واقعا اینها را طبق قواعد اولیه می فهمیدند سؤال نمی کردند از امام علیه السلام یأتی عنکما الخبران مختلفان چه کنیم امام علیه السلام بگوید که ما خالف العامه فخذوه. حالا یک مورد ممکن است یک نفر متوجه این جمع عرفی نشده باشد سؤال کند یا احتمال دهد که این جمع عرفی مورد پذیرش ائمه علیهم السلام نباشد یک راه حل دیگری در قبال جمع عرفی ائمه داشته باشند یک مورد دو مورد خب بله. روایت هایی که ما خالف العامه خیلی است.

سؤال:

پاسخ: یعنی اطلاق دارد دیگر. نمی گوید به غیر از جمع عرفی دیگری فرض این است که در همان موضوع دارد صحبت می کند. امام علیه السلام می گوید که ما راه حل جدیدی نداریم همان راه حل های قبلی که اصلا

سؤال:

پاسخ: نه معنای این مطلب این است. این خلاف ظاهر است. این بشود که ظاهر قضیه این است در خود موضوع خبران مختلفان امام راه حل می خواهد ارائه بدهد. نه اینکه امام علیه السلام می گوید که یک چیزی که خود شما هم می دانستید ما راه حل جدید نداریم. معنایش این است که ظاهرش این است که اینها مولوی است نه ارشاد به ما تفهمه انت المخاطب. خیلی خیلی خلاف ظاهر است که این جور عوامل را حمل کنیم یعنی شما می خواهید بگویید که امام این را گفته است یعنی اینکه دیگر بیشتر از این ندارم. این خلاف ظاهر است. امام در مقام افهام مفهوم اثباتی قضیه است نه مفهوم سلبی قضیه. که همین است و بیشتر از این نیست.

سؤال:

پاسخ: بحث این است که مخاطب هم جمع عرفی را می فهمیده است. امام می گوید که این را که تو می فهمی. بیش از این نداریم. علت ذکر قضیه معنایش این است که امام علیه السلام برای این، این جملات را آورده اند که بفرمایند راه حل منحصر

شاگرد: راه حل تعبدی نداریم

استاد: راه حل تعبدی نداریم یعنی اینکه امام علیه السلام فقط در مقام بیان جنبه سلبی آن هستند. که راه حل

سؤال: مشکلش چیست

پاسخ: مشکلش این است که خلاف ظاهر است. ظاهر اینکه امام علیه السلام یک حکمی را دارد بیان می کند حکمی است که مخاطب نمی داند

سؤال:

پاسخ: بله خلاف ظاهر است. اگر بیاید و از شما سؤال کند که من از چه کسی تقلید کنم. به این عبارت نگوید که همان که خودتان می دانید. بگوید از چه کسی تقلید کنم بگوید که از زید تقلید کن. بگوید که اینکه از قبل می دانستم. این یک جوری نیست؟ ببینید اگر یک نفر به شما بگوید که نمی دانم آن داستان را شنیده اید یا خیر. بنده خدایی رفته بود عروس به مادر شوهر گفته بود که می خواهم کوفته بپزم چطوری بپزم؟ گفت نمی دانم برنج را اینجوری بریز گفت این را که می دانم گفت لپه اینجور گفت این را که می دانم. هر چه گفت این گفت که این را که می دانم. آخرش گفت که یکم پهن هم بگذار در ظرف. این هم گفت این را هم که می دانم. این یک دانه از این پهن هایی که برای هیزم و اینها استفاده می کردند یک دانه از آن پهن ها می گذارد روی در آن اینکه داغ می شود این پهن ها می ریزد توی غذا و غذا را خراب می کند. یک ضرب المثل معروف است می گوید که یک دانه پهن هم بذار روی درش. خب حالا ببینید اینکه طرف آمده است چه کنم این می گوید که این کار را بکن می گوید که این را که می دانیم. این خودش یعنی اینکه خیلی خلاف ظاهر است که ما بگوییم که امام علیه السلام بگوید که همان که خودت می دانی. این کاملا خلاف ظاهر است این شبیه همین

سؤال

پاسخ: اشکال ندارد همین طور بگوید که من نکته خاصی ندارم. لسان با لسان فرق دارد. یک موقعی می آید سؤال می کند که آقا من می خواهم مثلا فرض کنید رشته پلو درست کنم. می گوید رشته پلو شبیه پلو معمولی است که خودت درست می کنی. این اشکال ندارد. ولی آمد مدل رشته پلو را چیز کرد ظاهرش این است که دارد روشی را می گوید که مخاطب نمی داند. و الا اگر بگوییم دقیقا همان چیز است که خود شما می دانید

سؤال:

پاسخ: نه عرض کردم ممکن است. نکته اولیه بحث ما را نگرفتید. ممکن است یک مورد شخص احتمال می دهد که با وجودی که جمع دلالی دارد احتمال دارد که شارع یک نوع تعبد خاصی اینجا داشته باشد. من در مکاتبه محمد بن عبد الله بود که اوایل امسال که آقای صدر گفته بودند که اینجا جمع عرفی دارد بنا بر این این روایت را نمی شود و امثال اینها من آنجا این مطلب را عرض می کردم که در موارد جمع عرفی هم مانعی ندارد که سؤآل از امام علیه السلام صورت گرفته باشد در جاهایی که جمع عرفی داشته باشد. ولی فی نفسه این احتمال بعید است. ما آنجا می خواستیم بگوییم که ضرورت ندارد که، یعنی سؤال می شود ولو به احتمال بعید در موارد جمع عرفی شود. یک روایت بود خب این اشکالی نداشت. عرض من این است که روایت های متعدد را همه اش حمل کنیم برای اینکه هیچ یک از اینها همه اینها فقط سؤالاتشان از این است که تکلیف خود را می دانند احتمال می دهند که شارع علیه السلام یک تکلیف دیگری بر خلاف آن تکلیفی که خودشان می دانستند امثال اینها و امام علیه السلام هیچ موقع هم در پاسخ به این لسان نگفته است که آن گونه که خودتان می دانید رفتار کنید. به نحو توضیحی که این همان چیزی است که، اینها باعث می شود که ما این جور موارد را انصافا خلاف ظاهر باشد به این وجه. حالا این اشکال اولیه قضیه است.

اما این بحث اول. اما نکته دیگری که هست حالا وقت گذشته است فقط اشاره می کنم آن را. آن این است که فرق است بین جمع دلالی و جمع به جهت صدور. جمع دلالی تعارض به سند سرایت نمی کند و جمع جهت صدوری در موارد تعارض دلالی خبران مختلفان صدق نمی کند در موارد جمع دلالی خبران مختلفان صدق می کند و این دو تفاوت ماهوی با هم دارند این را حالا توضیحش را انشاء الله شنبه عرض می کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد